

# قتل پشت فرمان

وحید شکری

تپش

صدای شلیک گلوله سکوت محله را شکست. اهالی از خانه‌های خود بیرون آمده و رد صدا را گرفته و به خودروی وانت سفیدی رسیدند که مقابل خانه ای پارک شده بود. راننده آن را می‌شناختند؛ مرد خودخواهی بود که همیشه خودرو را در پیاده‌رو پارک می‌کرد و باعث اعتراض اهالی بود اما گوشش بدهکار حرف حساب دیگران نبود. این بار خودرو را با فاصله پارک کرده بود. یکی از همسایه‌ها سراغ ماشین رفت و با دیدن راننده که غرق در خون پشت فرمان قرار داشت بقیه همسایه‌ها را خبر کرد. شیشه سمت شاگرد شکسته و روی صندلی ریخته بود. دقایقی بعد با حضور ماموران کلانتری در محل، تحقیقات برای رازگشایی از این جنایت آغاز شد. مرد جوان در حالی که پشت فرمان قرار داشت، با شلیک گلوله و اصابت آن به سرش جان باخته بود. ماشین روشن بود و به نظر می‌رسید مقتول غافلگیر شده است. افسر تجسس کلانتری با بازپرس جنایی تماس گرفت و او را در جریان این جنایت قرار داد. بازپرس آدرس را گرفت و از مامور جوان خواست موضوع را به کارآگاه جنایی و تیم تشخیص هویت هم گزارش دهد. سرگرد رضوانی در خانه در حال کتاب خواندن بود که صدای زنگ تلفن همراهش بلند شد. افسر کلانتری ۱۹ تهران از آن‌سوی خط ماجرای قتل مرد راننده را گزارش داد و کارآگاه هم برای بررسی صحنه راهی محل شد.

به دلیل منع تردد شبانه، خیابان در آن ساعت خلوت بود و خیلی زود خود را به محل جنایت در غرب تهران رساند. با این‌که ساعت از ۱۲ گذشته بود اما جمعیت زیادی در کوچه جمع شده بودند و سربازان کلانتری با نواری زردرنگ از ورود افراد به داخل صحنه جرم جلوگیری می‌کردند. کارآگاه با نشان دادن کارت خود به داخل محوطه رفت. افسر کلانتری با دیدن او به استقبالش آمد و در گزارش اولیه خود گفت: ساعت ۱۱ شب صدای شلیک شنیده می‌شود و اهالی از خانه بیرون می‌آیند و متوجه قتل یکی از اهالی با شلیک گلوله در داخل خودرویش می‌شوند. مقتول به نام سینا با شلیک یک گلوله به قتل رسیده بود. او با ساکنان کوچه رابطه خوبی نداشت و هر شب ماشینش را در پیاده‌رو پارک می‌کرد که باعث مشکل تردد برای اهالی می‌شد. چند بار به این کار او اعتراض کرده بودند اما او باز هم رویه خود را تکرار می‌کرد. امشب هم سر این موضوع با یکی از اهالی درگیر شده بود.

کسی شاهد ماجرا بوده؟

نه. فقط همسرش دیده که او با همسایه دعوا می‌کرده است.

همسایه کجاست؟

بازداشت شده و در خودروی کلانتری است.

سرگرد به بررسی صحنه پرداخت و مشاهداتش از صحنه را روی کاغذ نوشت. گلوله به شقیقه سمت راست اصابت کرده بود.

کارآگاه با بررسی صحنه از افسر کلانتری خواست همسر مقتول را برای تحقیقات نزد او بیاورد. زن جوان در حالی که بی‌تابی می‌کرد به کارآگاه گفت: میلاد، شوهر بیچاره‌ام را کشت. سینا عاشق ماشینش بود و همیشه ترس این را داشت که آن را سرقت کنند. با آن کار می‌کرد و خرج زندگی‌مان را با باربری تأمین می‌کرد. همسایه‌ها او را درک نمی‌کردند و همیشه به علت این‌که ماشین را در پیاده‌رو پارک می‌کرد، با او دعوا داشتند. امشب هم میلاد با او سر این موضوع دوباره درگیر شد. سینا که از این بحث خسته شد، می‌خواست ماشین را جابه‌جا کند اما مرد همسایه شوهرم را با سلاح کشت.

سرگرد سپس سراغ میلاد رفت تا از او تحقیق کند. او که از دستگیری خود غافلگیر شده بود به کارآگاه گفت: یک دعوی ساده سر جای پارک که انگیزه قتل نمی‌شود. شما خانه مرا بگردید ببینید آیا سلاحی پیدا می‌کنید. من اصلاً کار با سلاح را بلد نیستم. سربازی هم نرفتم و معاف شدم.

امشب چه اتفاقی افتاد؟

آقاسینا مثل همیشه ماشین را در پیاده‌رو پارک کرده بود. به او اعتراض کردم و گفتم دزد راحت از ماشین او به عنوان نردبان استفاده می‌کند و وارد خانه‌ها می‌شود. او هم خیلی منطقی قبول کرد و قرار شد ماشین را جابه‌جا کند. این رفتار او برایم عجیب بود چون همیشه صدای داد و فریاد او از خانه و بیرون شنیده می‌شد و خیلی عصبی و خشمگین بود. من به داخل خانه رفتم و چند دقیقه بعد با شنیدن صدای گلوله و داد و فریاد به خیابان آمده و متوجه قتل مرد همسایه در خودرویش شدم.

زمان درگیری کسی شاهد درگیری بود؟

ابتدا همسر مقتول بود اما بعد او هم به خانه رفت و کسی در کوچه نبود. کارآگاه بعد از بررسی صحنه قتل و اظهارات شاهدان ماجرا دستور بازداشت قاتل را صادر کرد.

شما خوانندگان عزیز برای ما بنویسید که سرگرد بعد از بررسی صحنه قتل و صحبت با همسر مقتول و مرد همسایه چطور توانست راز قتل را فاش کند؟ اگر داستان را با دقت بخوانید متوجه می‌شوید. دو دلیل برای افشای راز این پرونده را همراه با نام و نام خانوادگی به شماره ۳۰۰۰۱۱۲۲۴ پیامک کنید. هر هفته به دو نفر از کسانی که پاسخ صحیح بدهند، به قید قرعه کارت هدیه ۵۰,۰۰۰ تومانی تقدیم می‌شود

سرگرد به بررسی صحنه پرداخت و مشاهداتش از صحنه را روی کاغذ نوشت. گلوله به شقیقه سمت راست اصابت کرده بود.

کارآگاه با بررسی صحنه از افسر کلانتری خواست همسر مقتول را برای تحقیقات نزد او بیاورد. زن جوان در حالی که بی‌تابی می‌کرد به کارآگاه گفت: میلاد، شوهر بیچاره‌ام را کشت. سینا عاشق ماشینش بود و همیشه ترس این را داشت که آن را سرقت کنند. با آن کار می‌کرد و خرج زندگی‌مان را با باربری تأمین می‌کرد. همسایه‌ها او را درک نمی‌کردند و همیشه به علت این‌که ماشین را در پیاده‌رو پارک می‌کرد، با او دعوا داشتند. امشب هم میلاد با او سر این موضوع دوباره درگیر شد. سینا که از این بحث خسته شد، می‌خواست ماشین را جابه‌جا کند اما مرد همسایه شوهرم را با سلاح کشت.

سرگرد سپس سراغ میلاد رفت تا از او تحقیق کند. او که از دستگیری خود غافلگیر شده بود به کارآگاه گفت: یک دعوی ساده سر جای پارک که انگیزه قتل نمی‌شود. شما خانه مرا بگردید ببینید آیا سلاحی پیدا می‌کنید. من اصلاً کار با سلاح را بلد نیستم. سربازی هم نرفتم و معاف شدم.

امشب چه اتفاقی افتاد؟

آقاسینا مثل همیشه ماشین را در پیاده‌رو پارک کرده بود. به او اعتراض کردم و گفتم دزد راحت از ماشین او به عنوان نردبان استفاده می‌کند و وارد خانه‌ها می‌شود. او هم خیلی منطقی قبول کرد و قرار شد ماشین را جابه‌جا کند. این رفتار او برایم عجیب بود چون همیشه صدای داد و فریاد او از خانه و بیرون شنیده می‌شد و خیلی عصبی و خشمگین بود. من به داخل خانه رفتم و چند دقیقه بعد با شنیدن صدای گلوله و داد و فریاد به خیابان آمده و متوجه قتل مرد همسایه در خودرویش شدم.

زمان درگیری کسی شاهد درگیری بود؟

ابتدا همسر مقتول بود اما بعد او هم به خانه رفت و کسی در کوچه نبود. کارآگاه بعد از بررسی صحنه قتل و اظهارات شاهدان ماجرا دستور بازداشت قاتل را صادر کرد.

فشار آورد. اما انگار همه چیز از ذهنش پاک شده بود. خود را مستاصل و تنها و درمانده دید. نمی‌دانست کجا و پیش چه کسی برود. اصلاً در این تاریکی چه باید می‌کرد؟ از جایش بلند شد و بی‌هدف راه افتاد و با ترس به اطرافش نگاه می‌کرد. از گوشه خیابان آهسته گام برمی‌داشت. درد، پایش را بی‌حس کرد. به سختی پایش را با خود می‌کشید...

ادامه دارد

ان وارد آسانسور شد و دکمه آسانسور تکیه داد. نگاهی به خودش را که دید بغضش به طبقه همکف رسید و در جوان با دیدن دستان خونین، به خیابان گذاشت، فقط دوید. نتواند دور شود. تمام توانش را به گریه می‌کرد و نسیمی بی‌هدفش نداشت. فقط اما دردی احساس نمی‌کرد. کنار خیابان دید. در حالی که زخمی کرده بود. همانجا روی فقط گریه کرد شاید آرام شود. ناله‌ها هم بسته بودند و فقط سرش را بالا گرفت و با ترس ریش‌ها و موهای بلند گونی

بزرگی روی دوش گرفته و به زحمت آن را با خود می‌برد و گاهی سر و دستش را داخل سطل‌های زباله می‌کند و چیزی درمی‌آورد و در گونی‌اش می‌اندازد. پیرمرد متوجه زن جوان نشد. اما مهلا با دیدن او وحشت کرد و سعی کرد از جایش بلند شود. اما ترس پاهایش را بی‌حس کرده بود. بدون سروصدا خودش را جمع کرد و تلاش کرد خود را از او پنهان کند. در همین بین یکباره چراغ خودرویی از دور نمایان شد و مقابلش ایستاد. مرد جوانی در حالی که به سیگارش پک می‌زد، نگاهی به او انداخت، شیشه را پایین داد و گفت: سوار میشی؟ مهلا با ترس به او نگاه کرد و حرفی نزد. انگار زبان‌ش هم از ترس بند آمده بود. مرد جوان دوباره پکی به سیگارش زد و گفت: با توام. سوار میشی؟ زن وحشت زده با دستانش چشمانش را پاک کرد که خیس از اشک بود. یکباره نگاه مرد به دستان و لباس خونین او افتاد و ترسید و بدون این‌که کلامی بگوید پایش را روی پدال گاز گذاشت و به سرعت از او دور شد. نگاه زن به پاهایش افتاد که خونین بود. به اطرافش نگاه کرد. پیرمرد را دیگر ندید. جز تاریکی و ترس هیچ چیزی و هیچ کسی نبود. دستش را در جیبش کرد، با خودش گفت: پس تلفنم کو؟ باید به مهران زنگ بزنم. اما هیچ چیزی در جیب لباسش نبود. باز هم به اطراف نگاه کرد. نه ماشینی، نه عابری، فقط تاریکی و سکوت محض بود. سعی کرد به خاطر بیاورد که چه اتفاقی افتاده. اما چیزی یادش نیامد. به مغزش



## پاسخ معمای پلیسی سودای مرگبار زندگی در اروپا

سرگرد بعد از بررسی پرونده متوجه شد شوهر مقتول نقشی در جنایت نداشته و قاتل، ساسان است که با انگیزه سرقت این زن را کشته است. جسد مقتول نخستین روز مرداد پیدا شده بود. در حالی که بررسی قولنامه نشان داد، تاریخ تنظیم آن دوم مرداد بوده، یعنی یک روز بعد از قتل. قاتل اثر انگشت مقتول را پای برکه قولنامه زده اما روز بعد آن را تنظیم کرده و تاریخ را به اشتباه یادداشت کرده بود.

در شماره قبلی معمای پلیسی ۹۱۷ نفر از خوانندگان تپش شرکت کردند که ۵۴۸ نفر پاسخ صحیح داده و معما را حل کردند. از میان افرادی که به معمای پلیسی پاسخ صحیح داده بودند، پیمان آربین از کرج و اصغر عمومی از تهران به قید قرعه برنده شدند.

